

ما و نشر مستضعفین

بخش چهارم

ب - نهضت رفرمیستی: این نهضت اگرچه بلحاظ ریشه تاریخی سابقه ای ماقبل جنبش اجتماعی داشتند اما از بعد از 15 خرداد بلحاظ آفت شناسی، علت شکست جنبش اجتماعی 15 خرداد را چپ رویهای خمینی اعلام کردند لذا در همین رابطه بود که پس از تبعید خمینی از ایران کوشیدند در کادر سیاستهای ملایم فرهنگی و سیاسی و حقوق بشری حرکت خود را شکل دهند که در این رابطه می توانیم از حرکت شریعتمداری در حوزه قم گرفته تا حرکت انجمن ضد بهائیت تحت رهبری شیخ محمود طوی و حرکت نهضت آزادی تحت رهبری مهدی بازرگان اشاره کنیم که هر سه حرکت علت شکست جنبش 15 خرداد را چپ روی خمینی عنوان کردند و کوشیدند با روی آوری بحرکت فرهنگی زمینه را برای حرکت اجتماع فراهم کنند این نهضت هم اگرچه با گسترش اختناق و چریکی شدن فضای جامعه و گرایش براست مردم در بازتاب فضای چریکی توانستند برای مدتی در حوزه های علمیه و داخل کشور و جامعه جولان بدهند اما بمرور زمان بموازات اعتلای جنبش و رادیکالیزه شدن فضای جنبش اجتماعی صحنه را دو باره به نفع خمینی خالی کردند و بالاچار دو باره بر رهبری خمینی تن دادند.

ج - نهضت آگاهی بخش: بنیانگذار این نهضت اگرچه در ایران مشخصا در تاریخ صد ساله جنبش ایران معلم کبیرمان شریعتی می باشد و اگرچه بطور مشخص شریعتی این استراتژی را از بعد از سرکوب جنبش اجتماعی 15 خرداد اتخاذ کرد (آنچه مسلم است شریعتی در همین ایام رفرم کندی تا سرکوب شاه در 15 خرداد 42 بخاطر شرکت در چهلمین روز فوت مادرش از فرانسه به ایران می آید و با اینکه این مسافرت از نظر زمانی زیاد هم طول نمی کشد ولی خود این مسافرت و برخوردهائی که او در این مسافرت بلحاظ عینی - ذهنی داشته است باعث میگردد تا در بازگشت به فرانسه تحلیلی کیفی در جمع بندی شریعتی در عرصه استراتژی برایش حاصل شود و با استراتژیهای گذشته که بصورت انطباقی به آنها معتقد شده بود مثل استراتژی چریکی و ارتش خلقی که احتمالا از ارتش آزادیبخش الجزایر اقتباس کرده بود فاصله بگیرد و با نهضت چریک گرایی و یا با استراتژی جبهه ملی سوم حول رهبری دکتر مصدق که خود بنیانگذار آن در خارج کشور بود خداحافظی کند و نهضت و استراتژی آگاهیبخش را جایگزین همه آنها سازد بطوریکه شریعتی در مقطع بازگشت به ایران که در اوایل دهه چهل انجام گرفت در خصوص استراتژی حرکت خود کاملا به استراتژی آگاهی بخش که خود بنیانگذارش بود اعتقاد داشت و کاملا با نهضت چریک گرایی و نهضت رفرمیستی فاصله گرفته بود که این موضوع حتی در بازجوییهای اولش در ساواک که در زمان ورودش به مرز ایران توسط ساواک دستگیر میشود کاملا مشهود است اگرچه در آنجا بصورت فرمالیسم نهضت آگاهی بخش خود را بصورت مبارزه با آخوندیسم و مارکسیسم و فکلیسم و تجددگرایی مطرح می کند ولی منهای مؤلفه های سه گانه که شریعتی جهت پوشش و محمل مطرح می کند، اصل تائید استراتژی آگاهی بخش از زمان ورود به مرز ایران توسط شریعتی تائید می شود اگر چه آنچنانکه خواهیم دید، بعدا در اتخاذ تاکتیکهای محوری این استراتژی شریعتی دچار تغییرات کیفی گردید اما خود استراتژی آگاهی بخش او که مشخصا ریشه در جمع بندیهای شریعتی از فراز و نشیب جنبش اجتماعی 15 خرداد داشت تا آخر حیات سیاسی شریعتی ثابت ماند و شریعتی هرگز در صحت این استراتژی با اینکه تنها منادی این استراتژی بود هرگز شک و تردیدی نکرد).

مبانی استراتژی آگاهیبخش شریعتی: در خصوص مبانی استراتژی آگاهیبخش شریعتی آنچه می توان گفت اینکه آنچنانکه از جمع بندی کل گفته ها و نوشته های شریعتی در این رابطه بر می آید ، اگر بخواهیم مبانی این استراتژی را بصورت تئوریک آرایش دهیم باید بگوئیم پروسه شکل گیری استراتژی آگاهیبخش شریعتی از نظر ساختاری دارای دو مؤلفه می باشد:

- یکی مؤلفه ثابت استراتژی آگاهیبخش شریعتی
- دوم مبانی سیال استراتژی آگاهیبخش شریعتی که مبانی ثابت همان هسته اولیه استراتژی شریعتی می باشد و مبانی سیال همان دستاوردهای عملی شریعتی است.

مبانی ثابت استراتژی آگاهیبخش شریعتی: آنچنانکه از جمع بندی گفته ها و نوشته های شریعتی در کنفرانس های مثل از کجا آغاز کنیم؟ یا چه باید کرد؟ یا مسئولیت روشنفکر یا استعمار یا درسهای 14 و 20 و 21 اسلام شناسی و ... بر می آید مبانی ثابت استراتژی آگاهیبخش شریعتی عبارتند از اینکه:

الف - اعتقاد به هویت مستقل جامعه انسانی بصورت یک پدیده مستقل از افراد که دارای یک حرکت قانونمند و علمی می باشد البته آنچنانکه خود شریعتی در این رابطه مطرح می کند اگرچه علم جامعه شناسی بخاطر جوان بودنش هنوز

ننوانسته است حتی یک قانون متقن از جامعه را بیان کند ولی این عدم کشف قوانین جامعه توسط جامعه شناسی به معنای عدم قانونمند بودن ساختار جامعه نیست بلکه نشان دهنده عدم توانایی ما در کشف قانونبندیهای علمی جامعه است که البته بشریت در پروسه رشد خود بالاخره این صلاحیت کشف قوانین علمی جامعه را پیدا خواهد کرد.

ب - اعتقاد به هویت مستقل تاریخ انسانی بعنوان یک پدیده مستقل از جامعه که دارای یک حرکت قانونمند علمی میباشد و دارای سر آغاز معین و مسیر مشخص و نهایت مقدری می باشد این تاریخ علم شدن انسان می باشد که موضوعش جامعه است و تاریخ همان جامعه متحرک میباشد البته این تاریخ قانونمند آنچنانکه موضوع آن یعنی جامعه علمی و قانونبند دارای یک قانون عام و کلی و مشترک برای همه جوامع نمی باشد و هر جامعه ای بر مبنای خود ویژگیهای اقلیمی و جغرافیائی و ... دارای قانونبندی خاص و کنکرت می باشد تاریخ نیز که مسیر شدن همین جامعه ها است و علم شدن همین انسانهای کنکرت جامعه ها می باشد دارای قانونبندی کلی و عام و یکسان برای همه بشریت و جوامع مختلف بشری نیست و جوامع مختلف غرب و شرق دارای قانون بندی مختلف تاریخی می باشد و هرگز نمی توان فرمول و قانونبندی تاریخ در غرب را به حرکت تاریخ در شرق تعمیم داد البته سلاح کشف قانونبندی جامعه و تاریخ که همان دیالکتیک می باشد در شرق و غرب یکسان است اما خود قانونبندیها متفاوت می باشد.

ج - انسان که زیر بنای دو حقیقت مشخص و علمی و قانونمند جامعه و تاریخ می باشد برخلاف دیدگاه فلاسفه و ارسطو که یک حقیقت کلی و عام مجرد میدانستند یک واقعیت عینی و خاص و مشخص می باشد که دائما در حال شدن است و بر پایه این شدن دائمی خویش است که ماهیت موقت خود را تعریف می کند و لذا برعکس دیدگاه ارسطو این انسان کنکرت موقت و مشخص که پیوسته در حال شدن می باشد نمی تواند یک تعریف عام و کلی بپذیرد و اگر هم بصورت اعتباری بخواهیم تعریفی برای او بکنیم باید تعریفی خاص و موقت و مشخص و معین از او بکنیم نه آنچنانکه ارسطو می گفت یک تعریف عام کلی و مجرد. از نظر شریعتی انسان یک واقعیت سیال و ذومراتبی می باشد که دائما در حال شدن است و ماهیت خود را بر پایه وجودش شکل میدهد و هرگز جایگاه ثابت و قالب ثابتی جهت تعریف پذیری اتخاذ نمی کند بستر شدنش جامعه است و علم شدنش تاریخ می باشد.

د - ماحصل اینکه از نظر شریعتی نه تاریخ مجرد از جامعه می تواند کنشی داشته باشد و نه انسان مجرد از جامعه می تواند شدنی داشته باشد شدن و صیورورت هر دو در گرو شدن جامعه می باشد و در رابطه با شدن جامعه است که شریعتی معتقد به ساختار سه اشکوبه ای جامعه می باشد که این سه اشکوبه عبارتند از زیربنا و انستیتاسیونها و روبنا ها می باشد شریعتی در رابطه با کنش جامعه در برابر دو دیدگاه مارکس که نقش زیربنا را در کنش جامعه عمده می کرد و ماکس وبر که نقش روبناها را در کنش جامعه عمده می کرد شریعتی معتقد به نظریه سومی گردید که خودش این نظریه سوم خویش را بصورت مارکس وبر مطرح می کند که در توضیح این دکترین خود می گوید من نه مارکس که زیربنا را عمده کنم و نه ماکس وبرم که روبنا را مطلق نمایم من مارکس وبر هستم.

کشف و اعتقاد شریعتی به این دکترین بود که شریعتی را به دروازه پروژه نهضت آگاهی بخش کشانید بعبارت دیگر آنچه باعث گردید تا شریعتی از نظر علمی و فلسفی و تئوریک به سمت پروژه استراتژی آگاهی بخش هدایت کند و با نهضتهای چریک گرائی و رفرمیستی قبلی خود فاصله بگیرد دست یابی تئوریک او به تئوری علمی که خودش با نام مارکس وبر مطرح می کند، می باشد. چرا که مطابق این تئوری علمی شریعتی نقش روبنا و زیربنا بصورت دیالکتیکی در کنش اجتماعی و تکامل جامعه مطرح کرد و بر پایه تاثیر رو بناها در تغییر دیالکتیکی زیربناها بود که آگاهی را بعنوان مؤلفه عمده مادیت سوژکتیو روبنا ها که تاثیر گذار دیالکتیکی در عرصه زیربناها دارد، مطرح شد و از این جا بود که شریعتی رفته رفته به استراتژی آگاهی بخش ایمان علمی پیدا کرد و در مسافرت به ایران در آغاز دهه چهل با برخوردهای عینی که با جامعه داشت این اعتقاد نظری به ایمان عملی بدل شد و شریعتی در پایان اقامتش در اروپا کلا به نهضت آگاهی بخش مومن شده بود و جهت مادیت بخشیدن به این استراتژی بود که بی صبرانه کوشید که خاک اروپا را ترک کند و بصورت غیر مجاز از طریق مرز خاکی وارد کشور شود که به دستگیری او انجامید.

فرایندهای استراتژی آگاهی بخش شریعتی: در راستای دست یابی شریعتی به استراتژی آگاهی بخش بود که اولین گامی که شریعتی جهت تحقق این استراتژی خود برداشت مشخص کردن تکیه گاه اولیه استراتژی خود بود که بعنوان بازوی عملی تحقق این استراتژی مطرح می گردید (چرا که هر استراتژی تا زمانیکه به بازوی اجرایی مسلح نشود یک تئوری مجرد و نظری بیشتر نخواهد بود آنچه به استراتژی امکان عینی شدن می بخشد بازوی و تکیه گاه اولیه آن استراتژی است) که در این رابطه دیدگاه شریعتی در برابر دیدگاههای سیدجمال که از سلاطین آغاز کرد و عبده که از روحانیت شروع کرد قرار گرفت چراکه شریعتی با توجه به گوهر استراتژی خود که آگاهی بود از روشنفکر آغاز کرد. شریعتی تکیه گاه اول و مخاطب نخستین اش را روشنفکر قرار داد و بر مبنای این تکیه استراتژیک بر روشنفکر بود که شریعتی کوشید تا فرایندهای استراتژی خود را تبیین نماید و برای این منظور شریعتی فرایندهای استراتژی خود را در سه مرحله تدوین کرد که عبارت بودند از:

الف - تدوین آگاهی

ب - تربیت روشنفکر

ج - انتقال آن به توده

و طبیعتاً در همین رابطه بود که حرکتش را با پرورش روشنفکران شروع کرد و آگاهی گوهر استراتژی آگاهی بخش شریعتی را با توجه به مذهبی بودن فرهنگ جامعه و با توجه به پتانسیل مترقیانه دین اسلام و بخصوص مذهب تشیع علوی آگاهی اعتقادی معنی کرد که معتقد بود که در جامعه ما با خود ویژگیهای تاریخی و فرهنگی این تنها آگاهی اعتقادی تشیع علوی است که می تواند جامعه را دچار تحول و تغییر کند و روشنفکر مورد تکیه او عبارت بودند از عقلانیت اسلام شناسی که نقاد سه قدرت زر و زور و تزویر در جامعه خود می باشد و بر پایه این تعریف از روشنفکر بود که شریعتی تمامی پراتیک خود را در دهه چهل حول دو محور گذاشت:

1. تدوین مانیفست اسلامی جهت ایجاد خودآگاهی اعتقادی در روشنفکر و توده
2. آموزش و پرورش روشنفکر بر مبنای این اسلام مدون و برپایه این دو مؤلفه بود که شریعتی معتقد بود که هر گاه این دو مؤلفه شکل بگیرد کار تمام است چرا که با وجود این دو مؤلفه، مؤلفه سوم که سر ریز شدن این آگاهی اعتقادی به خودآگاهی توده ها توسط روشنفکر می باشد بصورت جبری تحقق پیدا خواهد کرد.

ادامه دارد